

گفت و گو با استاد جلال الدین فارسی

پژوهشهای قرآنی: جناب استاد جلال الدین فارسی، فرصت را مغتنم می دانیم تا از محضر شما که از دیرباز بامطالعات قرآنی آشنا بوده اید و علاوه بر آن سعی داشته اید تا با تکیه بر معارف ناب وحی، حرکت‌های اصلاحی - انقلابی - اجتماعی را هم در تئوری تبیین کنید و هم در میدان عمل به کارگیرید، در جهت پژوهشهای بایسته قرآنی سود ببریم.

استاد فارسی: انتخاب موضوع بایسته ها، انتخاب خوبی بوده است، چون آنچه پیش از این صورت گرفته و اکنون موجود است، می تواند چیزی باشد غیر از آنچه باید تازه بدان پردازیم و تحقیق کنیم و شناخت موضوعات کارآمد و مطرح برای نسل امروز، کار مهمی است. شما علوم و دانشهای قرآنی دارید، علوم قرآنی به آن معنای قدیمش، تقریباً همه چیز را شامل می شود، غیر از محتوای قرآن! و شما در بایسته های پژوهشی باید به دنبال مسائلی باشید که دین باید بدانها پاسخ دهد و انتظار می رود که متون مقدس بدانها پرداخته باشند.

بنده هم عرائضم را در همین قسمت؛ یعنی معارف قرآنی نه معارف درباره قرآن دنبال خواهم کرد. دانشهای قرآن - چنانکه گفتم - همه مقدمه برای فهم محتوای قرآن اند، فهم پیام الهی و شناخت شأن نزول آیات در این میان دارای اهمیت است، نباید فکر کرد که چون این موضوع از قدیم مطرح بوده، پس اهمیت خود را از دست داده است، بلکه این چیزی است که باید با نگاهی جدید بد آن پردازیم.

در سه قرن اول پس از نزول قرآن، بسیار روی آن کار شد و اساساً تاریخ را با استناد به آیات قرآن تدوین می کرده اند؛ مثلاً (سیره ابن اسحاق) خیلی مهم است و بزرگ ترین منبعش برای نوشتن سیره، قرآن بوده است، ولی سیره نویسان به تدریج از صدر اسلام که دور شده اند، به استناد سیره های قبلی مطالب را نوشته اند.

به نظر من همان گونه که در کتاب (پیامبری و انقلاب) و (پیامبری و جهاد) و (پیامبری و حکومت) انجام داده ام، باید قرآن را به ترتیب نزولی که روایات و گزارشهای تاریخی حکایت می کنند، مرتب کرد و بعد شأن نزولها را سنجید تا هماهنگی یا ناهماهنگی آنها را با آیات دریافت، زیرا سیر حوادث، سیر مشخص و قابل شناختی است و اگر کسی احاطه به تاریخ داشته باشد، درمی یابد که بخش بزرگی از قرآن، همین حوادث صدر اسلام است. جنگها، ساختمان جامعه، مراحل ساختن جامعه اسلامی، مرحله مدنی و مکی و... است.

بخشی از پرسشهای اجتماعی - دینی نسل امروز را می توان در همین آیات و شرایط تاریخی نزول آنها جست و جو کرد.

پژوهشهای قرآنی: یکی از پرسشهای مهمی که مطرح است و شما هم به شکلی بدان اشارت داشتید، این است که اساساً معرفت دینی عهده دار چه مقوله هایی است؟

استاد فارسی: معرفت دینی، معرفتی کاربردی است. دین، برای ساختن انسان و جامعه آمده است. انسان در جامعه ساخته می شود و جامعه در ساختن او مؤثر است.

بحث مفصلی در جلد اول کتاب (تعالی شناسی) در همین موضوع ارائه داشته ام. در این بحث گفته شده است که معرفت دینی و معرفت قرآنی، در چه زمینه هایی است و اساساً فعالیت هایی که انسان به آن می پردازد و از بدو تاریخ تاکنون بوده، چه فعالیت هایی هستند و در این میان، دین به کدام یک از این فعالیتها می پردازد. در آنجا هشت فعالیت را تعریف کرده ام و آنچه را که وحی، متکفل بیان آن شده است نیز مورد توجه قرار داده ام.

فلسفه اخلاق و علم اخلاق، به همان موضوعاتی پرداخته اند که معرفت دینی به آن پرداخته است. حقوق، علم سیاست، فلسفه سیاست، اینها از علومی هستند که رقیب دین به حساب می آیند، زیرا پیامبران در این مقوله ها حرفهای خاص خود را دارند.

ما وقتی می توانیم، به عمق پیام الهی و به معانی آیات قرآنی برسیم که در آن زمینه ببینیم بشر چه آورده است. تمام آن معارف را باید جمع کنیم، آن گاه ببینیم از قرآن چه برمی آید؛ و این کار باید به صورت یک مطالعه مقایسه ای و تطبیقی باشد.

در کتاب تعالی شناسی، بخش سلوک و رفتار تعالی بخش، همین کار تطبیقی را انجام داده ام. مدعای ما این است که معارفی هست که بشر نمی تواند به آن دست پیدا کند، اصلاً فلسفه وحی، فلسفه نبوت، فلسفه کتاب آسمانی همین است و باید این حقیقت را در میدان عمل و تجربه مشاهده کرد و این از طریق مقایسه ممکن است.

از آغاز تاریخ تاکنون، علمای اخلاق، مدعیان ادیان بشر ساخته، بودا، کنفوسیوس، تا روانشناسان و متفکران غربی، مثل مارکس، هربرت، مارکوزه و... هر کدام وارد این قلمرو شده اند، همان قلمروی که ویژه وحی است، خاص تعالیم الهی است، باید دید که آنها چه گفته اند و دین چه می گوید!

چند هزار سال بشر با انبیا رقابت کرده است؟ ما باید تاریخ این رقابت را عرضه کنیم، تا نسل جوان و دانشگاهی و فرهنگی از این طریق قدرت تشخیص پیدا کند و دست آوردهای بشری را با رهاوردهای وحی مقایسه کند و خود، امتیازها و برتریها را دریابند.

خداوند هم در قرآن از روش تطبیقی استفاده کرده است و می فرماید معبود مشرکان دارای چنین ویژگیهایی است، ولی معبود واقعی چنین صفاتی را دارد. این یک کار مقایسه ای است.

این روش را من در (تعالی شناسی) به کار برده ام، در جلد اول چند نحله را آورده ام، نحله های قربانی، زهد، ریاضت، عشق ورزی، عشق مجازی و نحله های تلفیقی را یاد کرده ام و در جلد دوم، نحله مراقبه منتهی به خلسه عرفان را یاد آور شده ام. از بومیان هند قبل از حمله آریاییها به هند و قبل از این که وداها و دین هندو به آنجا برود و سیطره پیدا کند و این نظام طبقاتی در آنجا برقرار شود.

در ادامه این مقایسه به بررسی مکتب اگزیستانسیالیسم، مارکس، روانشناسان کمال و متفکرانی که در غرب نامی داشته و در زمینه فلسفه اخلاق دیدگاههایی ارائه کرده اند، پرداخته ام و در مقایسه با این مکاتب بشر ساخته، سلوک قرآنی را به تصویر کشیده ام.

این بحث تقریباً دنباله آن بحثی است که در کتاب فلسفه انقلاب اسلامی سالها قبل تدوین کرده ام، اما اکنون خیلی ژرف تر به مسأله پرداخته ام.

در بخش دیگری از این تحقیق به مسأله سازماندهی اجتماعی و دینی، توجه شده است، این که چگونه باید جامعه را سامان داد تا انسان رشد کند و به طرف کمال برود و صاحب فضیلت گردد و تقرب به خدا پیدا کند؟ ساختن چنین جامعه ای مورد ادعای اسلام و قرآن است.

پژوهشهای قرآنی: پیشنهاد دقیق شما برای تحقیقات قرآنی و اسلامی چیست؟
استاد فارسی: ما نیاز به تحقیق درباره (کیهان - انسان شناسی) داریم. قرآن از ایمان بحث می کند. ایمان، معرفت نیست، اما بر پایه معرفت استوار است. مباحث کلامی در زمینه توحید، نبوت و معاد، یک کیهان شناسی کامل نیست، این کیهان شناسی باید به صورت باور ما به نظام هستی، مبدأ، معاد و فلسفه تاریخ - نبوت - درآید.

اگر کیهان شناسی و هستی شناسی را ناقص بدانیم، جای یک بحث جدی نیز در آن خالی است و آن بحث انسان شناسی است، چیزی که تا به حال درباره اش کاری نکرده اند، بلکه خرابکاری کرده اند. ما در طول چهارده قرن در معرض تهاجم فرهنگی بوده ایم، هرچه علمای اخلاق یونان، مردم قدیم اسکندریه، هند قدیم گفته بودند، کتابهای اخلاق، بدانها انباشته و آلوده شد. ما اصلاً علم اخلاق و انسان شناسی قرآنی خیلی کم داریم، همه اش به صورت التقاطی است.

برخی برای تحقیق در این میدانها سعی دارند به آموزه های فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر و... مراجعه کنند و بدانها تکیه نمایند. در حالی که آنان به شدت تحت تأثیر فرهنگ یونانی و کتابهای اخلاقی ارسطو و افلاطون قرار داشته اند. و بزرگ ترین اشتباهشان در مورد ساختار آدمی است. من در نوشته هایم به انسان شناسی از دیدگاههای عمده روانشناسی و روانکاوی که به رفتار، انگیزه ها، محرکهای فطری و موروثی می پردازند، پرداخته ام، هرچند فرصت نکرده ام کاری کاملاً تطبیقی انجام دهم. اما تمام سرنخها را به دست داده و بخشی را هم پیش رفته ام. در این پژوهش چند نوع ساختار شناسی پیدا کرده ام، زیست شناسان از یک زاویه به انسان نگریسته اند، از زاویه زیستی، یعنی زندگی جانوری آدمی.

در روان شناسی مکاتب مختلفی وجود دارد، از جمله مکتب رفتارگرایان که اینها نیز جاندار را از جهت روانی بررسی کرده اند و رشته ای به نام روانشناسی جانوری را شکل داده اند. یک نوع ساختار شناسی وراثتی درباره آدمی صورت گرفته است و خواسته اند نسل بشر را نسلی سازگار با شرایط تربیت کنند.

این ساختارها را یاد کرده ایم تا مشخص شود آنها از آدمی چه چیز را شناخته اند و سپس ساختار شناسی انسان را از دیدگاه تعالی شناسی قرآن مطرح کرده ایم.

اهمیت دیدگاه قرآنی زمانی آشکار می گردد که با سایر دیدگاه ها مقایسه شود. کسانی پا از گلیم خود فراتر گذاشته و به حوزه پیامبران قدم نهاده اند. فیلسوفانی پس از مطالعه همه آثار پیشین

فلاسفه اظهار داشته اند، انسان، گرگی است آدمی خوار! عده ای دیگر این تحلیل را ناعادلانه شمردند، با این اشکال و پرسش که پس وجود انسانهای نیک خواه را چگونه توجیه کنیم! گروه دیگری تلاش کرده اند و در نهایت اظهار داشته اند، انسان خیر مطلق است. باز دیگری سؤال کرده اند که اگر خیر مطلق است پس این شرور از کجا پیدا شده است؟

بزرگ ترین مشکل فلاسفه و روانشناسان و علمای اخلاق، این است که نگاهشان به انسان، نگاه تک محوری و تک محرکی و تک انگیزه ای است. فروید، انسان را موجود جنسی می بیند. مارکس، انسان را موجود اقتصادی می شناسد. اما قرآن می گوید: ما انسان را (من نطفة امشاج نبتلیه) آفریده ایم، ترکیب و آمیزه ای از استعدادها و توانائیهای گوناگون است. تا آزمون دهد و قدرت گزینش داشته باشد (وهدیناه النجدین) تا یکی از دو راه را پیدا کند. ساختار آدمی سه محرک فطری دارد:

(ان الانسان خلق هلوعاً. اذا مسه الشر جزوعاً. و اذا مسه الخیر منوعاً. الا المصلین)

یکی از محرکهای آدمی، آرزوست. محرک دیگر او خست است. در برابر مشکلات جزع می کند. اصلاً از کوره درمی رود، هیچ جانوری این گونه نیست.

آن گاه می فرماید، فرایند تعالی با مهار کردن آرزوی می شود:

(ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون)

شح همان ولع و آزمندی است.

اینها را مقایسه کنید با تمام نظریه های ساختار شناسی روان شناسان کمال و روانکاوان، کسانی که در حوزه ساختار تعالی شناختی به رقابت با دین و وحی پرداخته اند!

علمای اخلاق از دیرترین زمانها تا امروز در غرب، گمان کرده اند، تنها با سخن گفتن درباره رفتار آدمی و رفتار نیک و بد و خیر و شر، توانسته اند قلمرو دین را اشغال کنند! درحالی که دین تنها درباره عمل صالح و عمل بد حرف نزده است، انسان شناسی تعالی شناختی اسلام می گوید، کار انسان، جزء کوچکی از شخصیت اوست. بیش تر از کار، به منش و جهت گیری آگاهانه توجه کرده است و از آنان خواسته است تا مثل آنان نباشند که (الذین یستحبون الحیاء الدنیا علی الآخرة)

اگر ما زندگی پست را بر حیات طیبه و برجهان آخرت ترجیح بدهیم، راه انحطاط می پیماییم. آن وقتی که اراده حیات طیبه کردیم، به راه عمل صالح هم می رویم که معیار تعیین کننده آن جاست. علمای اخلاق در تعریف اخلاق گفتند، آمده ایم کار خوب و بد را تعیین کنیم، ببینیم الزام اخلاقی از کجا پیدا می شود. علم اخلاق چه می گوید؟ می گوید اصلاً اخلاق، علم دستوری است نه توصیفی. اما آموزه های دین، همه درباره زندگی آدمهاست. (قتل الانسان ما اکفره). خدا می گوید نوع بشر چقدر ناسپاسند! خداوند، زندگی منحط انسان ناسپاس را برملا می سازد؛ یعنی توصیف می کند. علمای اخلاق که خواسته اند با انبیاء رقابت کنند! می گویند ما توصیف نمی کنیم، ما دستور می دهیم، حکم صادر می کنیم. اسلام می گوید اگر به انسان می گوئیم این کار را بکن یا نکن، پیش از آن باید بگوئیم، این نوع زندگیها هست؛ زندگی متعالی و زندگی منحط، در راه تعالی قدم گذار و

راه انحطاط را نپیمایا! (کالانعام) نباش، گمراه تر از چهارپایان نباش. اینها همه، انواع زندگی است که خداوند، رفتار، منش، عقاید و حرف زدنهایشان را وصف می کند.

علمای اخلاق گمان کرده اند که می توانند جای این را بگیرند! ببینید چقدر فرق است.

این سادیسمی که فروید کشف کرده و این همه در دنیا مطرح شده است، این سادیسم، همان رفتار استکباری است، منتهی فروید، فقط این سادیسم را در قلمرو جنسی کشف کرده است، درحالی که محدود به مسایل جنسی نیست.

انسان مبتلا به سادیسم از آزار دیگران لذت می برد، این آزار در صحنه سیاست هم هست. مثلاً صدام یک سادیست غیرجنسی است، یک مستکبر سیاسی است. سران آمریکا، مستکبران سیاسی - نظامی اند که از گمراه کردن و به ذلت کشیدن ملت‌های دیگر لذت می برند. فروید، تنها قلمرو جنسی را مطالعه کرده و فقط انسان را یک موجود جنسی دیده است!

روان شناسان از این دست، چون ساختار آدمی را نشناخته بودند، گفتند، انسان این گونه است. اکنون روانکاوها که به روان شناسان عمقی معروف هستند، می گویند ما به محرک وانگیزه انسانها و سابقه زندگی آنها و خاستگاه وجهت گیری های انسان کار داریم. این گروه نیز انسان را تنها در ارتباط با محیط جامعه بررسی کرده اند. اما اسلام چگونه؟ انسان شناسی قرآن چگونه؟ اسلام می گوید: اصلاً همه فرایندهای انحطاط که در آدمی به اراده او صورت می گیرد و تعالیم تقرب به خدا در پرتو آن رشد و کمال می یابند، همه اینها هماهنگ با نیروهای هستی ان د. فرشتگان برای صالحان استغفار می کنند و برآنان رحمت می فرستند. این جهان، رحمت رحیمی خداوند و نعمت پاداش گونه اوست که تنها به مؤمنان نیکوکار تعلق می گیرد.

پژوهشهای قرآنی: آنچه به عنوان فلسفه اخلاق و روان شناسی و علوم تربیتی امروزه مطرح است، چه نسبتی با اخلاق انسانی و حیات طیبه می تواند داشته باشد؟

استاد فارسی: بسیاری از آنان به آنچه اسلام می گوید، نزدیک شده اند. منتهی در مرتبه ای پایین تر. یعنی به زندگی انسانی پی برده اند. آن چیزی که در غرب، امروز جاذبه دارد، زندگی انسانی است که ما می گوئیم، اسلام آمده آنها را از زندگی پست به زندگی انسانی برس اند و سپس از زندگی انسانی به حیات طیبه که حیات دیگری است، ارتقا بخشد. اگر بتوانیم ویژگیهای آن زندگی انسانی را تعیین کنیم و جایگاه آن را نسبت به حیات طیبه که حیات ایمانی است، مشخص کنیم، خیلی برای آنها جاذبه دارد.

اینها هم باز آدمی را فقط در ارتباط با محیط جامعه بررسی کرده اند. اما اسلام چگونه است؟ انسان شناسی قرآن، چه می گوید؟

می گوید، اصلاً تمام فرایندهای انحطاط که در آدمی به اراده اش صورت می گیرد و تعالیم تقرب به خدا که در پرتو آن، انسانها رشد و کمال پیدا می کنند، تمام اینها هماهنگ با همه نیروهای هستی است. فرشتگان برای صالحان استغفار می کنند و رحمت برآنها می فرستند. این جریان رحمت رحیمی خداوند، نعمت پاداش گونه خداوند است که فقط به مؤمنان نیکوکار تعلق می گیرد.

ما نسبت به بیان مفاهیم و حیانی و روایی خود برای دیگر فرهنگها کوتاهی کرده ایم، از جمله صحیفه سجادیه از نظر همین انسان شناسی و تعالی شناسی از ابتدا تا انتهایش سرشار از معارف است، راجع به ساختارها، راجع به حق گرایی و دین حنیفیت، راجع به صاعقه های عضوی و چگونگی سازماندهی اجتماعی، در دعاهاى خود همه اینها را جمع کرده است که من همه اینها را تفکیک کرده ام و به تدریج از آنها استفاده می کنم.

بزرگ ترین قدرت ما درمقابله با استعمار آمریکا، قدرت فرهنگی ماست. یعنی همین چیزهایی که عرض کردم، همین تعالی شناسی، همین کیهان انسان شناسی اسلامی، همین مدعیات دین - که ما اصطلاح سلوک تقرب آور را در برابر تمام اینها آورده ایم - این ریشه در قرنهاى پیش دارد و از آن انبیای ابراهیمی است.

ملتهایی که امروز در جهان، میدان دار مسایل علمی و فکری و فرهنگی شده اند، ملتی هستند بی تبار فرهنگی. خودشان از استراتژیست های خودشان نقل کرده اند که ما اصلاً تبار فرهنگی نداریم. چیزی که جامعه آمریکا را متحد کرده، آینده و منافع ملی است. اما ما ملتی هستیم دارای تبار فرهنگی و متأسفانه پژوهش در این ذخایر عظیم را کنار گذاشته ایم یا کم بها شمرده ایم، ما باید با زبان و فرهنگ امروز جهان، مفاهیم و معارف انسان شناسی و و حیانی خود را تبیین کنیم.